

تبیین یک الگوی هویتی ترکیبی شهری در جهت پیشرفت و توسعه کشور

ناصر فکوهی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۳۱

چکیده

در این مقاله تلاش می‌شود که ابتدا تبیین نظری بر اساس قرار دادن مقوله شهر در چارچوب فرآیند عمومی جهانی شدن انجام بگیرد و درک جدیدی که نسبت به فرهنگ و اولویت آن در برابر رویکردهای فناورانه-اقتصادی به توسعه وجود دارد بیان شود. سپس، شهر اسلامی - ایرانی در سه دوره متفاوت تاریخ ایران، یعنی ورود مدرنیته (مشروطه)، شکل‌گیری مدرنیته بر اساس الگوی غربی (دوره پهلوی)، و سرانجام بازتعریف مدرنیته مورد بررسی قرار می‌گیرد. همچنین ورود ما به نظام جهانی (دوره پسا انقلابی) بررسی و رویکردهای شکلی و صورت‌گرا برای تبیین این الگو نقد خواهد شد. و سرانجام تلاش می‌شود الگوی شهری که شاید بتواند آینده‌ای بهتر و هماهنگ‌تر را برای شهروندان ما به وجود بیاورد، بر اساس مشخص کردن

گروهی از مهم‌ترین مؤلفه‌های کنونی جامعه ایران و راهبردهایی برای مدیریت آن‌ها بر اساس اصل تفاوت و نه تلاش برای یکسان‌سازی و از میان بردن تکثر، عرضه شود.

مفاهیم کلیدی: انسان‌شناسی توسعه، جهانی‌شدن، زیست جهان، سرمایه‌های اجتماعی، شهر، قومیت

مقدمه

رشد شتاب‌زده گروه بزرگی از مؤلفه‌های توسعه در کشور ما در طول بیش از پنجاه سال، در آن واحد هم منبع به وجود آمدن امکانات بسیار فراوانی برای پیشرفت مادی و قرار گرفتن در رده‌های بالای جهانی به‌مثابه تولید و مصرف‌کننده فرهنگی که نمی‌توان آن را به‌هیچ‌عنوان از معادلات جهانی خارج یا حاشیه‌ای کرد، شده است و هم در درون و در برون به آسیب‌های بسیاری دامن زده که خود ناشی از این رشد سریع در بالا رفتن سرمایه‌ای فرهنگی و اقتصادی و تغییر کامل شیوه زیستگاهی از غیرشهری به شهری است. مسائل هویتی در این میان به‌مثابه مسائل نه‌چندان پراهمیت به‌ویژه از طرف اقتصاددانان و فناوران نادیده گرفته‌شده است و خوشبختانه در سال‌های اخیر بازگشت به اهمیت فرهنگ در پیشرفت یکی از نتایج خوبی است که بن‌بست در پیشرفت‌های صرفاً مادی و فناورانه، ما را بدان واداشته‌اند. هم از این‌رو به گمان ما برای آنکه بتوان پیشرفت را در الگویی اسلامی - ایرانی تعریف کرد، نیاز به بازنگری به مجموعه هویت‌هایی است که تنها به‌صورت ترکیبی قابل شناخت و ارزیابی هستند. این هویت‌ها شامل الگوهای زیستی، شهری، محلی، قومی، سبک زندگی، معیشتی، جابه‌جایی‌های فیزیکی می‌شوند که به گمان ما از میان همه آن‌ها توجه به وجه تاریخی (ایران و اسلام) و معاصر (قومیت‌ها، سبک‌های زندگی، روابط فرامرزی، تأثیرات و مبادلات بین ذهنی با نظام‌های رسانه‌ای) اهمیتی ویژه دارد. رسیدن به الگویی که بتواند این هویت‌های متفاوت گاه حتی متضاد را با یکدیگر سازش دهد، نه با حرکت از

پارادایم خیالین «یگانگی هویتی» و رسیدن به «هویت آرمانی»، بلکه با تبیین الگوی «تفاوت» به مثابه اصل اساسی گرد هم آمدن تمام این هویت‌ها می‌تواند انجام شود. رابطه متضاد سوژه انفرادی یا گروهی با هویت‌های متفاوت با سوژه یا گروه دیگر که در نهایت برای رسیدن به یک کنش جمعی و همزیستی اجتماعی لازم است، چگونه باید به نتیجه برسد؟ در این مقاله تلاش خواهد شد که نشان دهیم، اولاً راه‌حل‌های آمرانه از هر نوعی (قانونی یا فشار فیزیکی) یا راه‌حل‌های تشویقی (در قالب ایجاد امتیازات مادی) هیچ‌کدام نمی‌توانند پاسخ به این معضل باشند، زیرا کنشگران اجتماعی امروز با توجه به انقلاب اطلاعاتی و تعاملات گسترده شهری، می‌توانند موقعیت خود را در اشکال گوناگون حباب‌های شهری تعریف کنند که در عین انعطاف‌پذیر بودن در تعامل با سایر حباب‌ها و مجموع روابط، سختی ویژه‌ای نیز دارند و زیست جهان‌هایی کاملاً جزیره‌ای شده را به وجود می‌آورند که عامل اصلی برخوردها و تنش‌های اجتماعی و بالا رفتن پتانسیل‌ها واقعیت‌ها آنومی در جامعه کنونی است. برعکس ایجاد چنین الگویی بر اساس در نظر گرفتن مجموع مؤلفه‌هایی باید انجام بگیرد که در یک مدیریت «تفاوت» به مثابه اصل وارد همسازی با یکدیگر شوند.

طرح مسئله و چارچوب نظری

فرآیند جهانی‌شدن در تاریخ معاصر به دو صورت متفاوت تعریف شده‌اند (آپاوارای، ۱۹۹۶: ۲۰۰۰؛ ایندا و روزالدو، ۲۰۰۲: ۱-۳۴) و هرچند در همه موارد از واژه «جهانی شدن»^۱ استفاده نشده است، اما کمابیش منظور یکسانی مورد توجه بوده است که در چند مؤلفه اصلی قابل تبیین است:

۱- شکل‌گیری یک بازار جهانی و رو به توسعه که خود را در قالب افزایش دائم روابط تجاری و تجاری شدن روابط سرمایه‌داری نشان می‌دهد (برودل، ۱۳۷۲). بازاری

که در نهایت در قرن بیستم، همه اشکال دیگر اقتصادی را از میان برده و سرمایه‌داری را بدل به شکل غالب و حتی منحصربه‌فرد روابط اقتصادی می‌کند. ما به ازای این امر نیز همان‌گونه که خواهیم دید، تغییر سبک زندگی (نک. به حسامیان و دیگران، ۱۳۷۷؛ فرئول و ژووک، ۲۰۰۳) افراد بر اساس کالایی شدن و دموکراتیزه شدن همزمان مصرف بوده است.

۲- شکل‌گیری روابط رسانه‌ای جدید با دموکراتیزه شدن ابزارهای ارتباطی و کاهش قیمت و سهولت استفاده از آن‌ها (هاگارت، ۲۰۰۴): از ظهور رسانه‌های کاغذی و گسترش آن‌ها گرفته (نشریات و روزنامه‌ها) تا ظهور عکاسی، سینما، رادیو، تلویزیون و سرانجام رایانه‌های خانگی و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی جدیدی که از این امر حاصل شدند. در این فرآیند، نظریات فرانکفورتی^۱ زیر سؤال بردن فرهنگ مردمی (باتامور، ۱۳۸۰، ۸۱-۹۵؛ جی، ۱۹۹۶) هر چه بیشتر با نظرات مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام (اگر، ۱۹۹۶؛ ویلیامز، ۱۹۸۱) نفی شده‌اند که فرهنگ مردمی را در همه اشکال قابل مطالعه و ارزشمند می‌داند و عاملی برای شناخت کل نظام اجتماعی. استوارت‌هال (۱۹۹۷) و رویکرد عمومی او به فرهنگ در این حوزه کاملاً گویاست.

۳- شکل‌گیری روابط جدید حرفه‌ای شغلی، با تغییر نظام‌های معیشتی غالب از صنعتی و کشاورزی به بخش سوم یعنی خدمات و در این بخش نیز افزایش دائم سهم خدمات مالی و روابط کالایی و پولی. و افزون بر این تغییر شکل ساختاری قشر بندی اجتماعی از مفهوم طبقه چه در معنای آن در جامعه‌شناسی آمریکایی و چه در معنای کلاسیک در اقتصاد سیاسی مارکسیستی به سوی تعریف گروه‌های شغلی - حرفه‌ای^۱ در زبان بوردیو (۱۹۷۹، ۵۲۲ etc). از طرف دیگر ظهور تعداد بی‌شماری کالاهای جدید مصرفی صنعتی که به صورت تولید انبوه وارد بازارها شده و سلک‌های زندگی را تغییر دادند. و همین‌طور کالایی شدن گروه بزرگی از خدمات از پزشکی و زیبایی گرفته، تا تحصیل و اوقات فراغت و غیره.

^۱. catégories socio-professionnelle- CSP

۴- تغییر موقعیت‌های زیستگاهی یا فضایی، یعنی رابطه با زمین و دقیق‌تر بگوییم با فضا. در این زمینه مفهوم سرزمین زدایی در رویکردی که دولوز به آن داده است (دولوژ و گتاری، ۱۹۷۲؛ لوفبور، ۱۹۶۸، ۱۹۷۴) اما بیشتر از آن در رویکرد آپادورای (۲۰۰۰) مدنظر ما بوده است. رویکردی که متفکرانی چون نگرپونته (۱۹۹۷) و کاستلز (۱۳۸۰) از ابتدای دهه ۱۹۸۰، مطرح کردند اما برخلاف نظر آن‌ها بیشتر از آنکه به سوی روابطی صرفاً متأثر از تغییر میان کنش‌های فناورانه برود، چیزی که پیش از آن‌ها در مباحث مربوط به جامعه پسا صنعتی از جمله به وسیله تورن (۱۹۹۲) و بل (۱۹۷۳) نیز مطرح می‌شد، دگرگونی‌های فرهنگی را روی مدل‌هایی که انسان‌شناسی فرهنگی پیش می‌نهاد در برمی‌گرفت (ایندا و روزالدو، ۲۰۰۲: ۳۵-۸۰). از جمله مهم‌ترین این مدل‌ها، همان‌گونه که گزارش سازمان ملل (سازمان ملل، ۱۳۸۸) نشان می‌دهد، زیستن به صورت گسترده در شهرها و ایجاد پیوند میان شهرنشینی و نگاه به زندگی و شیوه زیست‌های متفاوتی که حاصل از این امر است. مجازی شدن گسترده روابط فیزیکی که خود را با گسترش امکان عملی استفاده از این موقعیت‌ها مرتبط است، خود دارای ما به ازاهایی دیگری بوده است که مهم‌ترین آن‌ها را در تغییر رابطه با زمان (کلرمن، ۱۹۸۹: ۲۰-۳۷) می‌بینیم.

۵- تغییر موقعیت‌های زمانی یعنی دگرگون شدن رابطه با زمان و خروج زمان از وضعیت‌های ایستای مبتنی بر نبود یا کمبود رابطه سرزمینی مجازی و برعکس ورود به وضعیت‌های سرزمینی مجازی به گونه‌ای که سرزمین‌های متفاوت زمان‌های متفاوتی را به صورت همزمان تجربه کنند. راپاپورت (راپاپورت، ۱۹۹۹: ۶۰-۵۰۲؛ فکوهی، ۱۳۸۳ الف: ۲۳۶-۲۳۹؛ کلرمن، همان) جزو نظریه‌پردازانی بوده است که به‌ویژه بر این تغییر رابطه با واحد زمان/فضا^۱ انگشت گذاشته است. و مارک اوژه (اوژه، ۱۳۸۷: ۱۳) تلاش کرده ما به ازاهای فرهنگی این تغییر روابط را در خرده واحدهای شهری به

نمایش گذارد. این نکته به صورت کاملاً مشخصی با تغییر موقعیت‌های فیزیکی با موقعیت‌های مجازی بستگی دارد.

۶- نتیجه کلی این روابط و دگرگونی‌ها یا بهتر است بگوییم مهم‌ترین نتیجه در حوزه کاری ما، پیوند یافتن هر چه بیشتر موقعیت‌های هویتی و شکل‌گیری هویت‌های چندگانه و متداخل و پویا (پولیکار، ۲۰۰۳: ۲۲۶-۲۳۱؛ ۲۶۷-۲۷۳)، در ارتباط با موقعیت‌های زمانی، فضایی، شغلی، سبک زندگی، اقتصادی و اجتماعی و غیره است. بدین ترتیب هویت بدل به مهم‌ترین مؤلفه و مهم‌ترین محور دگرگونی‌های جهان‌آتی به حساب می‌آید که هر چه بیشتر جای مفهوم «جماعت»^۱ را به مفهوم «اقلیت»^۲ در معنایی جدید داده است. یعنی اقلیتی که نه در برابر یک اکثریت، بلکه قائم به خود است و در کنار اقلیت‌های دیگر مفهوم عمومی جامعه را می‌سازد (بلان، فکوهی و رولن، ۲۰۱۳: ۷-۱۶). نتیجه آنکه امروز مفهوم «جماعت گرای»^۳ یعنی قائل شدن اولویت برای جماعت و هویت خودی در برابر هویت دیگری در پهنه‌های کلان‌شهری لزوماً امری منفی تلقی نمی‌شود (بل، ۱۹۹۳) مگر آنکه به گرایش‌های بیگانه‌هراسی بیانجامد.

در چنین شرایطی، نگاه ما به شهر و شهرنشینی، و رابطه آن‌ها با توسعه و تعیین الگوی پیشرفت ایرانی - اسلامی، نمی‌تواند بحثی خارج از دو مفهوم اساسی هویت و فرهنگ باشد. سایر موارد و مؤلفه‌هایی که در جهان امروز گاه به‌مثابه محورهای اصلی حیات انسانی مطرح می‌شوند، نظیر اقتصاد، سیاست، دانش و غیره، به باور ما امروز به‌شدت تحت تأثیر دو مؤلفه فوق‌تر قرار دارند و از آن‌ها تأثیر می‌پذیرند.

به همین دلیل نیز سخن گفتن از شهر اسلامی، یا شهر ایرانی، در موقعیتی از پیشرفت را باید در مقام نخست در چارچوب دو مؤلفه فوق‌تر قرار داد. به‌عبارت‌دیگر شهر ایرانی - اسلامی، شهری است که نه فقط یک فضا و یک زمان، یا در مجموعه‌ای از

۱. community

۲. minority

۳. communitarianism

کارکردها و روابط شهری تعریف شود بلکه بیشتر از هر چیز باید گویای یک هویت و یک فرهنگ باشد. این نکته البته ویژه شهری نیست که ما در فرهنگ خود تعریف کنیم. برخلاف آنچه گاه مطرح شده است، فرآیند جهانی شدن، افزون بر گرایش به یکسان سازی که گرایشی مخرب است، گرایش به متفاوت سازی را نیز در خود دارد که در صورت مدیریت شدن درست و مناسب، می تواند روندی سازنده باشد.

به عبارت دیگر، ظهور، یا تقویت هویت های شهری، ملی، منطقه ای، شکل گیری جماعت های هویتی زمانی / مکانی در نقاط گوناگون جهان نه فقط نافی جهانی شدن و تسهیل فرآیندهای ارتباطی و تبدلات فرهنگی در آن نیست، بلکه این روابط را تقویت کرده و به آنها امکان می دهد که بدون روی آوردن به تنش، بتوانند در همسازی با یکدیگر رشد کنند.

این رویکرد لزوماً، رویکردهایی را که در طول سال های اخیر درباره «معماری اسلامی» و «شهر اسلامی» رایج بوده اند را تأیید نمی کند. رویکردهایی که اغلب تلاش کرده اند که مشخصات این شهر را نه با مطالعات میدانی و انسان شناختی و جامعه شناختی بیرون بیاورند بلکه بیشتر به سوی استفاده صوری گرایانه از متون کلاسیک یا آثار باستانی و قدیمی در معماری و شهرسازی رفته اند و در این کار نیز تقریباً همیشه شکل ها را بدون توجه نه به محتواها و نه به ظروف زمانی / مکانی به مثابه شکل های آرمانی در نظر گرفته اند (نقی زاده، ۱۳۷۸ الف: ۹۹-۱۱۶؛ ب، ۳۱-۶۶؛ فرجام و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۷-۴۰).

در این مقاله تلاش ما تبیین الگویی برای این هویت سازی شهری در قالبی ترکیبی است که می تواند برای ما به مثابه کشوری با مشخصات ویژه خود مناسب به نظر بیاید. ترکیبی که در عین پویا بودن بتواند عناصر ایستای لازم برای ایجاد انسجام های فضایی و زمانی را در خود داشته باشد. تجربه جهانی و تجربه های ملی و محلی در خطوط تاریخی و در موقعیت معاصر می توانند در این زمینه به ما کمک مهمی بکنند. در عین حال رویکرد ما، انسان شناسی شهری (فکوهی، ۱۳۸۳ الف) خواهد بود و

دیدگاهی بین‌رشته‌ای را در خود دارد که به باور ما، تنها رویکردی است که می‌تواند به صورت جامع برای درک و تبیین موقعیت‌های کنونی در پیچیدگی آن‌ها امکان‌پذیر کند. برای آنکه بتوانیم در این مقاله با توجه به حجم محدود آن، به تبیین نامبرده برسیم، محور بحث خود را موقعیت معاصر و کنونی قرار داده‌ایم و از لحاظ تاریخی، شهر پس از اسلام، که به همین دلیل نیز دو هویت ایرانی و اسلامی را بتوانیم در آن به بحث بگذاریم.

دیدهای روش‌شناختی

روش‌شناسی به کار گرفته شده در این مقاله، روشی اسنادی - تحلیلی است که البته با استفاده از مصادیق و رویکردهای تطبیقی تکمیل می‌شود. در واقع به نظر ما، در چنین مباحثی ابتدا نیاز به برخورداری از پایه‌های قوی نظری وجود دارد که بتوان بر پایه آن‌ها، پژوهش‌های موردی را چه در دیدگاه تاریخ و چه در دیدگاه معاصر تعریف کرده و به نتیجه رساند. ادبیات گسترده‌ای که در زمینه شهری در دوران پس از اسلام در ایران وجود دارد (بوثورث، ۲۰۰۷)، تاریخ دراز مدت شهرنشینی در ایران و همچنین تجربیات شهرهای دیگر اسلامی در اینجا می‌توانند به کمک ما بیایند تا بتوانیم پایه‌های نظری محکمی برای کار خود بیابیم.

نکته اساسی در نظر ما، رسیدن به سازوکارهایی است که بتوانند در نهایت امکان دهند مدیریت تفاوت را در مؤلفه‌های هویتی و فرهنگی که با آن‌ها سروکار داریم به دست بیاوریم. تعیین این مؤلفه‌ها خود نیاز به روش‌های گوناگونی دارد که در این مقاله تلاش شده است با رویکردی جامعه - انسان‌شناختی به آن‌ها پرداخته شود. از این رو باید تأکید داشت که نگاه روش‌شناختی ما در اینجا نگاهی نظری و بنیادی به مسئله است اما قابلیت کاربردپذیری و دادن الگوهایی برای انجام پروژه‌های عملی و میدانی همواره مدنظر بوده است.

شهر ایرانی در چشم‌انداز تاریخی

سخن گفتن از شهر ایرانی - اسلامی، یا به بیانی دیگر و شاید مرسوم‌تر در ادبیات شهرسازی، شهر ایرانی دوران اسلامی، به هیچ رو به معنای آن نیست که سنت بزرگ شهرنشینی ایرانی پیش از اسلام نادیده گرفته شود. در این مورد نگاهی به مطالعات باستان‌شناسی شهری در ایران از دوران پیش ایلامی تا دوران ورود اسلام به ایران اهمیت دارد (اشرف، ۱۳۵۳). این سنت هرچند تا دوران مدرن، هرگز جمعیت‌های بزرگی را در خود جای نمی‌داد و کمتر از بیست در صد از مردم این پهنه را در برمی‌گرفت، اما به دلایل متعدد، ارزش مطالعاتی بسیاری دارد. زیرا شهرها همواره مرکز قدرت، ثروت، دانش، ابداعات فکری و سبک‌های زندگی و مهارت‌های جدیدی بودند که بخش بزرگی از نظام فرهنگی را حتی در یک پهنه کاملاً روستایی یا روستایی - عشایری نظیر ایران می‌ساختند (افشار نادری، ۱۳۶۳؛ امان الهی، ۱۳۷۰).

بنابراین این نکته نخستین اما ثابت در تاریخ ایران را نباید فراموش کرد که نسبت کمی پایین جمعیت شهرنشین، را نباید به همان شکل به تحلیل موقعیت فرهنگی و درک آن تعمیم داد. محوریت سیاسی شهر به گونه‌ای که حبیبی (۱۳۸۰، ۳۵-۱۵) نشان می‌دهد و حتی آن را در شکل دادن به مکاتب تاریخی معماری (حبیبی، ۱۳۹۰) و نفوذش را بر حوزه‌های مدرن (حبیبی، ۱۳۸۰) نشان می‌دهد، یا محوریت فرهنگی آن به شیوه‌ای که سلطانزاده (۱۳۶۲، ۱۳۶۵، ۱۳۷۰، ۱۳۸۰) و فلامکی (۱۳۸۵) در بررسی عناصر اساسی شهر ایران بر آن تأکید داشته‌اند و یا حتی تأثیر اسطوره‌ای شهر در ادبیات و شعر معاصر به گونه‌ای که ستاری (۱۳۸۵، ۱۳۹۱) بر آن تأکید کرده است، نباید از نظر دور بمانند. همان‌گونه که برمن (۱۳۷۹) مثال بسیار مورد تأکیدی را در ادبیات جامعه‌شناسی شهری جدید عرضه کرده است. این نکته اهمیت بسیاری دارد. زیرا نگاه استعماری (اسد، ۱۹۷۳؛ توکلی، ۱۳۸۵؛ وولف، ۱۹۸۲) و شرق‌شناسانه (سعید، ۱۳۶۸)،

عمدتاً با تکیه کردن بر نوعی «خود محور گرایی»^۱ تلاش داشته است که دورانی بسیار مفاخر و حتی تا امروز در کشورهای غیر غربی و در کشور ما به‌طور ویژه در بحثی که در این مقاله داریم دست به نوعی «فولکلوری کردن» استدلال‌ها و مباحث بزند: این‌که ایران کشوری بوده است که پهنه‌های گسترده آن از چند هزار سال پیش تا شاید پنجاه سال پیش، عمدتاً روستایی و عشایری بوده است، به‌هیچ‌وجه بدین معنا نیست، که فرهنگ شهری در دوران پیش از ورود مدرنیته غربی به آن (که با مشروطه آغاز می‌شود) در آن اهمیتی نداشته است. برعکس، در ایران، نیز همچون اغلب نظام‌های فرهنگی دیگر جهان به‌ویژه نظام‌های اروپایی، شهرها بوده‌اند که در مقام نخست، فرهنگ را در خود رشد داده و به مهارت‌های گوناگون زندگی دامن می‌زده‌اند و سخن گفتن به‌گونه‌ای که بسیار رایج است از رابطه «سلطه آمیز» شهرها نسبت به روستاها نیز، بیش از اندازه اغراق‌آمیز است. در حقیقت آنچه از دوران پیش از اسلام تا شروع مدرنیته در ایران شاهدش بوده‌ایم، رابطه‌ای دیالکتیک میان سه شیوه زندگی روستایی، عشایری و شهری بوده است (فکوهی، ۱۳۸۳ الف: ۲۳۷-۲۶۱).

شهر ایرانی پیش از اسلام از این لحاظ بسیار گویا است. برای مثال اگر شهر هخامنشی (حبیبی، ۱۳۸۰: ۱۵)، یعنی قدیمی‌ترین نمونه شهر ایرانی، در دوران پسا ایلامی، را در نظر بگیریم، ناچاریم، تصویری را که پیر بریان (۱۳۷۹: ۴۳۰-۴۱۷) متخصص اساسی این دوران از نظام هخامنشی ارائه می‌دهد را بپذیریم. جایی که وی از «پادشاهان خانه‌به‌دوش» سخن می‌گوید. پادشاهانی که بین شهرهای گوناگون به‌گونه‌ای «بیلاق - قشلاق» می‌کردند و البته بریان این امر را کاملاً در رابطه با مدیریت ویژه هخامنشی بر سرزمینشان و نیازی که برای تماس مستقیم با مردم احساس می‌کردند تعبیر می‌کند. نظام عشایری از همین دوران بسیار باستانی کاملاً بر نظام شهری مؤثر بود. در بسیاری از دوره‌های تاریخی ایران، رؤسای عشایر در رأس نظام‌های سیاسی ایران

۱. ethnocentrism

قرار داشتند و حتی در انقلاب مشروطه نقشی برجسته در پیروزی آن داشتند، نقش عشایر در انقلاب اسلامی و به‌ویژه در جنگ تحمیلی با عراق را نیز نباید از یاد برد. همین امر را می‌توان و باید درباره روستاها مطرح کرد. این که «ارباب» یا «حاکم» روستا در شهر زندگی کند، این که روستاییان به شهرها رفت‌وآمد داشته باشند و این که فرهنگ شهری بر روستا تأثیرپذیر باشد، اموری به‌هیچ‌عنوان عجیب نیستند. تبدیل روستاها به شهرها فرآیندی بسیار رایج در شکل‌گیری شهرها در ایران بوده است (سازمان ملل، ۱۳۸۸: ۲۳-۶۴؛ فکوهی، ۱۳۸۳ الف: ۴۳-۴۴) اما فرآیند برعکس به دلایل طبیعی (مصیبت‌ها و خرابی‌های طبیعی) و یا سیاسی (جنگ‌ها و غارت‌های بیرونی) نیز رایج بوده‌اند.

شهر ایرانی پیش از اسلام، موضوع بسیار جالب‌توجهی برای مطالعه است و هرچند در اینجا ما به آن نمی‌پردازیم اما باید توجه داشت که این شهر به صورت‌های واقعی و نمادین، در شهر ایرانی - اسلامی تداوم می‌یابد. هم از این‌رو است که با تحلیل شهر پسا اسلامی می‌توان به‌گونه‌ای شهر باستانی ایرانی را نیز باز یافت. عناصر اساسی این شهر را می‌توان به‌صورت زیر در حوزه هویتی و فرهنگی مطرح کرد:

- ۱- تمرکز گروهی از فضاها به‌مثابه فضاهاى بنیانگذار که خود را در قالب «هسته شهری» مطرح می‌کنند: مسجد جامع، بازار، مدرسه، ارگ حکومتی...
- ۲- غالب بودن تقسیم‌بندی کاستی پیش از اسلامی به روایت دومزلی آن (ستاری، ۱۳۸۰ الف: ۴۵-۶۴) به‌صورت بازتولیدشده در فرهنگ جدید: روستاییان، روحانیون و جنگجویان که گروه‌های جدیدی با تغییرات کمابیشی به آن‌ها اضافه می‌شدند و یا تقویت و تضعیف می‌شدند مثل بازرگانان و بردگان و دبیران و غیره.
- ۳- کارکردهای محدود شهری، که چندان با کارکردهای امروزی متفاوت نیستند: پهنه‌های مسکونی، کاری، فراغتی، حمل‌ونقلی. هرچند روشن است که نسبت‌های یک

جهان کشاورزی با یک جهان صنعتی و پسا صنعتی یکی نیستند، اما کارکردها در اساس خود یکسان باقی می‌مانند (فکوهی، ۱۳۸۳ الف: ۲۸۸-۲۹۰).

۴- روابط هویتی برخلاف دروان جدید حاصل موقعیت‌ها و تعلق‌های جماعتی (بالانشه و فرانکار، ۲۰۰۳: ۱۸-۲۵) هستند و نه نتیجه شیوه‌های زندگی و روابط زمانی فضایی با شهر.

۵- موقعیت‌های اقلیمی - منطقه‌ای دخالتی پیوسته و بسیار مؤثرتر از امروز بر شکل‌گیری هویت‌ها البته در سطح جماعتی دارند.

با توجه به این نکات، شهر تاریخی ایرانی - اسلامی بیشتر از آنکه به‌مثابه یک عامل هویت‌بخش و فرهنگی درک شود، باید در قالبی از «تکه بندی»هایی تعریف شود که از خلال کانال‌های مشخصی در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند اما نبود پویایی بالا در روابط گوناگون ایجاد هویت‌های ترکیبی و فرهنگی جدید را چندان ممکن نمی‌کند. افراد بیشتر از آنکه از روابط اجتماعی یا فرهنگی خود در خارج از جماعت خویش تأثیر بپذیرند و امکان داشته باشند که هویت خود یا سبک زندگی دیگری پیدا کنند، کلیشه‌های هویت‌ساز یکسانی را که نسل به نسل تکرار می‌شده است، را دنبال می‌کنند و هرگونه خروج از این مؤلفه‌ها به‌نوعی به معنای خروج از جماعت بوده است که در جهان پیش مدرن، تقریباً به‌گونه‌ای اخراج از نظام اجتماعی و حضور در روابط اجتماعی بوده است. از این‌روست که درک و تحلیل روابط هویتی در جهان پیش صنعتی بسیار ساده‌تر از جهان مدرن است و به همین دلیل نیز نمی‌توان از مؤلفه‌های هویتی یا فرهنگی به‌مثابه مؤلفه‌های اساسی در نظام اجتماعی سخن گفت و بیشتر باید موقعیت‌های جماعتی - کاستی در این مورد را پیش کشید.

شهر ایرانی مدرن

تبیین یک الگوی هویتی ترکیبی شهری ... ۱۵۳

الگوی شهر ایرانی «مدرن» به دوران ناصری و به‌طور ویژه به حاکمیت ناصرالدین‌شاه (عباسی، ۱۳۷۲؛ رضوانی و قاضیها، ۱۳۷۴) و فتحعلیشاه و سپس به دوران پهلوی به‌ویژه دوره پهلوی اول (کرونین، ۱۳۸۷) برمی‌گردد. بنابراین ورود الگوی شهر ایرانی «مدرن» را (که ناچاریم دائماً این واژه را درون گیومه قرار دهیم چون تضادی آشتی‌ناپذیر از ابتدا با مدرنیته داشت) در سه دوره قابل‌تفکیک از یکدیگر انجام می‌گیرد که این تمایز هم از لحاظ کمی و هم از کیفی قابل دیده هستند. اما آنچه برای ما اهمیت اساسی دارد تفاوت و مشخصات کیفی این دوره‌ها است. از طرف دیگر تهران را می‌توان به‌مثابه‌نوعی «الگوی مادر» در نظر گرفت زیرا به دلایل بسیار زیادی از ابتدا تا امروز هرچند ایران به‌طرف یک «بزرگ سری» (سازمان ملل، ۶۷-۲۹۰) شهری روی مدل بسیاری از کشورهای جهان سوم نرفت و پایتخت آن تبدیل به غولی که در اطرافش هیچ‌چیز جز شهرهای کوچک وجود نداشتند، نشد. نقش برنامه‌ای همچون طرح ستیران (ستیران، ۱۳۵۵) که درست پیش از انقلاب آغاز شد و پس‌از آن به اجرا درآمد را نباید در این میان نادیده گرفت اما تهران به‌عنوان الگویی مطلق باقی ماند و تا همین امروز نیز هر آنچه در تهران اتفاق می‌افتد با زمانی کمابیش کوتاه به شهرستان‌ها تعمیم می‌یابد (پل فیروزه، ۱۳۸۹).

دوره نخست یعنی اواخر قاجار را باید، بیش از هر چیز با ورود فناوری‌های مدرن صنعتی همراه دانست که به‌ناچار شکل شهر را تغییر می‌داد و ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه در سفرهایی که به خارج از کشور و به‌خصوص به فرانسه کردند، فناوری‌هایی چون دستگاه فیلمبرداری، عکاسی و برق، چاپ و غیره را به‌تدریج به ایران آوردند و یا در تقویت آن‌ها در کشور کوشیدند. این دستگاه‌ها با نوعی عقلانیت فناورانه و ابزاری در نظام‌های دیگر مثلاً در نظام اقتصادی (حسابرسی دولتی، بانک و پول) و نظام دانشگاهی (دارالفنون)، نظام پزشکی و ارتش و حمل‌ونقل (راه‌آهن) و ... همراه بود که شکل شهرها و شیوه زندگی مردم را در آنجا تغییر می‌داد. «اروپا» به‌گونه‌ای معکوس با آنچه سعید در «شرق‌شناسی» عنوان می‌کند، در قالب «فرنگ» و

سپس «غرب» در اذهان ایرانیان شهرنشین، ابداع شد. همان‌گونه که این نقش را ابداع «تهران» در ذهن شهرستانی‌ها داشت. نکته مهم و آسیب‌زا در این ابداع‌های ذهنی که سپس به گونه‌های گوناگون تجسم مادی می‌یافت، آسیب‌زا بودن آن‌ها بود که دلیل عمده آن برون‌زا بودنشان و عدم انطباقشان با نظام‌های فضایی / زمانی موجود بود. هرچند چه در اواخر قاجار و چه در دوره‌های بعدی، به دلیل استبداد موجود، مدرنیته بر شدت آسیب‌زایی خود در فضاها شهری، با شکل آمرانه خود افزود.

در دوره دوم یعنی پهلوی اول، عقلانیت ابزاری این بار بیش‌ازپیش در شکل نهادینه ادامه یافت (کرونین، ۱۳۸۷). مسئله دیگر ای یا آن اختراع فناورانه نبود بلکه ابزارهای «مدرنیته» که باید در درازمدت «مدرنیته» را می‌ساختند اهمیت داشتند. به همین جهت نیز از دیدگاه رضاشاه بیشترین اهمیت به ساخت «دولت ملی مقتدر» داده می‌شد. هرچند این «اقتدار» بیشتر از آنکه در مفهوم «دولت ملی» اروپایی در برابر خارجی و بیگانه باشد، برعلیه نظام‌های قدرت و آشفته درونی بود: به عبارت دیگر مشکل رضاشاه بیشتر از آنکه رسیدن به استقلال در برابر روسیه و انگلستان، دو قدرت بزرگ استعماری باشد، رسیدن به اقتدار در میان قبایل چادرنشین، تخته‌قاپو کردن آن‌ها، از بین بردن قدرت خوانین گوناگون تشکیل قدرتی بود که یک مرکزیت سیاسی آمرانه را ایجاد کند (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۷-۶۳). البته همه این موارد در ایران آشفته‌ای که قاجار به‌جای گذاشته بودند ضروری بود، اما همراه نبودن آن‌ها با استقلال بیرونی، همه آن‌ها را بازگشت‌پذیر و شکننده می‌کرد. درعین‌حال که آمرانه بودن، پشتیبانی مردمی از این اقدامات را نیز نه‌تنها ایجاد نمی‌کرد بلکه با واکنش‌های حاد روبرو می‌کرد: تغییرات آمرانه در سبک زندگی مردم نظیر کشف حجاب (شهابی، ۱۳۸۷: ۲۸۸-۳۱۴) و تغییر لباس مردان، نمونه‌هایی روشن از این امر هستند. درعین‌حال، استبداد زمینه را برای توزیع نابرابر فضا نیز باز می‌گذاشت و به‌زودی شهر ایرانی الگویی کاملاً نابرابر یافت از محله‌های فقیرنشین که اکثریت آن را تشکیل می‌دادند تا محله‌های اعیان‌نشین که اقلیتی کوچک از فضای شهری را می‌ساخت. این در حالی بود که این تضاد طبقاتی،

نه همچون اروپا ریشه در صنعتی شدن، بلکه ریشه در یک اشرافیت پیش سرمایه‌داری زورگو فاسد داشت که از همان زمان سوداگری بر زمین و فضا را در رأس نظام‌های اقتصادی خود قرار داد. نتیجه یک الگوی شهری بود که صرفاً بر تهران متمرکز بود و تفکر فضایی را به مثابه فضای مدرن نهادینه شده، به عنوان مهم‌ترین و اساسی‌ترین رکن «مدرنیته» در نظر می‌گرفت. شهر ایرانی در این زمان بیشتر با استحکام فیزیکی تعریف می‌شود و بانظم اداری و حکمتی و آمرانه‌ای که البته نمی‌توانست همه‌گیر شده و کل فضای شهری را پوشش دهد، اما تلاش می‌کرد بخش‌هایی از شهر را به شکل «فرنگ» درآورد. این سیاست تا به آخر ادامه یافت و البته نمی‌توانست با شکستی که اشغال ایران آن را تا به نهایت تخریب پیش برد پایان یابد (آبراهامیان، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹).

در دوره سوم، یعنی دوره‌ای که با یک پرائنز کوتاه‌مدت (نهضت ملی شدن نفت) آغاز شد (سفری، ۱۳۷۱). ایران شانس خود را برای افتادن در راهی درست برای ایجاد گروهی از الگوهای باثبات در زمینه توسعه شهری از دست داد، زیرا حاکمیت سیاسی بازهم بیشتر از آنکه به فکر استقلال بیرونی باشد، تلاش داشت وابستگی بیرونی را با پیشرفت «مدرنیته» درونی تلفیق کند دکتر مصدق به خوبی آگاه بود که برای تأمین هزینه‌های سنگین نوسازی کشور نیاز به درآمدی بزرگ وجود دارد و البته این درآمد، درآمد نفتی بود که باید ملی می‌شد. اما دربار، به دلیل وابستگی شدید به نظام سرمایه‌داری بین‌المللی، سرانجام کارگزار یک کودتای ضد ملی شد (آبراهامیان، ۱۳۹۲)، تا قدرت خود را به هر بهایی، ولو انقلابی که به زودی از راه می‌رسید، حفظ کند. با وجود این، درآمد نفت ملی شده، دیگر نمی‌توانست همچون پیش از این دوران به تاراج رود سرمایه‌های روزافزون نفتی، عاملی شد در تغییر گسترده شهری و سبک زندگی در ایران. دولت پهلوی دوم، پس از کودتا، تمام تضادهای خود را که سراسر منطق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی آن را آکنده بودند از طریق تزریق پول درمان می‌کرد بدون توجه به آنکه این پول درمانی انتظارات را بالا برده و این انتظارات روزافزون را نمی‌توان با یک رژیم دیکتاتوری سنتی و عقب‌افتاده جهان سومی و درعین حال یک

وابستگی بسیار شدید به بیگانگان سازش داد. بدین ترتیب بود که انقلاب اسلامی به‌مثابه راه‌حلی در برابر آنومی عمومی رژیم ارائه داد. الگوی «شهر مدرن» پهلوی دوم، شهری بود به‌غایت نابرابر، که هرچند تقریباً تمام اقشار مردم در آن درآمد بیشتری پیدا کرده بودند و امکانات شهری در آن افزایش یافته بود. اما هرگز نابرابری طبقاتی میان تهران و شهرستان‌ها از یک سو در هر شهر و به‌خصوص در تهران، نابرابری طبقاتی بین یک گروه اقلیت اشراف زده و تکنوکرات‌های وابسته به سیستم و گروه بزرگ مردمی که در قاعده جامعه به حال خود رها شده بودند و از هر فضایی محروم بودند را احساس نمی‌کردند. شکی نیست که در طول دوره پهلوی دوم به دلیل بالا بودن میزان تزریق پول، قشر متوسط شروع به رشد کرد و حتی از امکاناتی مثل صاحب‌خانه شدن، تأسیسات شهری (آب‌لوله‌کشی، برق، تلفن، رادیو و تلویزیون و...) برخوردار شد و در دوره‌ای کوتاه (بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵) حتی از امکاناتی فوق‌العاده مثل توانایی خرید خودرو شخصی و سفر به خارج و تحصیلات دانشگاهی و غیره نیز بهره‌مند شد، اما، ناسازگاری ساختار عمومی رژیم که در بطن خود سنت‌گرا اما در صورت بسیار «مدرن» می‌نمود سرانجام آن را از پا درآورد (بحرانی، ۱۳۸۸، ۱۱۴-۱۶۲). و الگوی «مدرنیته شهری» باز هم بر اساس یک شهر غربی را از میان برداشت.

شهر ایرانی جهانی

هرچند ممکن است این سخن به نظر عجیب بیاید اما شهر ایرانی جهانی بیشتر از آنکه با دوران پهلوی شروع شود که صرفاً در برخی از اشکال صوری و سطحی مدرنیته را آغاز کرده بود. با انقلاب اسلامی آغاز شد که در رأس شعارهای خود قطع وابستگی به بیگانه را قرار داده بود و در این راه از ابتدا از پشتیبانی اکثریت قریب به اتفاق مردم نیز برخوردار بود. بهایی که این انقلاب بسیار زود، همچون بیشتر انقلاب‌های بزرگ ناچار به پرداختش شد، یک جنگ داخلی و یک جنگ بیرونی بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹)، که تمام توان آن را به خود مشغول کرد اما توانست، در نهایت

یک واقعیت ژئوپلیتیک را به کرسی نشاند و آن این که ایران با هر حکومتی که داشته باشد دیگر با ژئوپلیتیک پس از جنگ جهانی دوم یعنی به مثابه یک پهنه صرفاً وابسته به غرب نمی تواند تعریف شود. بنابراین باید استقلال را برای آن به رسمیت شمرد. و هر چند پس از گذشت سی و پنج سال از انقلاب این استقلال ژئوپلیتیک هنوز به رسمیت شناخته نشده و آخرین نتایج آن تحریم های بی سابقه اقتصادی علیه ایران است، اما دیگر کمتر متخصصی در جهان هست که ادعا کند می توان به معماری جنگ جهانی دوم بازگشت. و یک ایران وابسته به غرب را به وجود آورد. مگر با سناریوهایی شبیه به افغانستان و عراق که هر کارشناس حتی تازه کاری می تواند درک کند که در کشوری چون ایران با پیشینه تاریخی، فرهنگی، اجتماعی آن در صدسال گذشته ناممکن است. بنابراین می توان ادعا کرد که شرایط به وجود آمدن یک شهر ایرانی جهانی پس از جنگ تحمیلی به وجود آمد. هر چند این شهر، در ابتدا بدون توجه به الگوهای ارزشی انقلاب که صدها هزار نفر برای آن ها شهید شده بودند، تمایلی نو لیبرالی را برای ایجاد یک شهر کاملاً منطبق بر الگوی غربی از خود نشان می داد. روند افسارگسیخته شهری شدن کشور در دهه ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰، ورود گسترده تبلیغات در همه عرصه ها، پولی شدن همه روابط، بالا گرفتن فساد مالی که در دولت های نهم و دهم به اوج خود رسید، نتایج عدم درک یک مسئله ساده بود: این که اولاً شهر ایرانی - جهانی ضرورتی تام است، که انقلاب ایجاد کرده است زیرا هم سرمایه های فرهنگی را به شدت افزایش داده (با پنج میلیون دانشجوی مشغول به تحصیل، یک میلیون ورودی جدید و گسترش نظام دانشگاهی در دورافتاده ترین مناطق کشور)، هم نیمی از جمعیت کشور را که تقریباً جایی جز در اقشار بسیار محدود و درصد بسیار کوچکی از اشرافیت شهری غایب بودند، یعنی زنان را به صورت گسترده و در همه زمینه ها وارد نظام اجتماعی کرده است (فکوهی ۱۳۸۴ ب: ۱۱۵-۱۴۱) و هم جمعیتی جوان را بدل به اکثریت مطلق و پایدار جمعیتی کشور کرده است یعنی در مجموع نیازهایی را به وجود آورده است که تنها در توزیع و سازمان دهی فضا به

صورتی دموکراتیک و بر اساس یک «مدرنیته» یا «مدرنیته‌ها» یی متکثر قابل پیاده شدن هستند.

الگوی شهر ایرانی جهانی بنابراین باید تقریباً همه چیز را تغییر می‌داد و برای جمعیتی در خود فضاهای لازم را ایجاد می‌کرد که دارای تکثر در سبک زندگی و اندیشه، تکثر جنسیتی و سنی، جابه‌جایی‌های بسیار بالای درون و بین‌شهری و ... بودند. حتی آنچه در واکنشی علیه انقلاب و تغییرات حاصل از آن در کوتاه‌مدت ایجاد شده بود یعنی مهاجرت گروه بزرگی از ایرانیان به خارج از کشور و شکل گرفتن یک دیاسپورای ایرانی به‌ویژه در ایالات متحده، در امواج میان‌مدت و درازمدت پس از انقلاب بدل به یکی از عوامل اصلی خود تغییر انقلابی فضا شد بیشتر این مهاجران که هرگز رابطه خود را حتی در همان ابتدا نیز با اقوام خود در ایران و با مسائل و فرهنگ ایرانی قطع نکردند (فکوهی، ۱۳۸۸: ۱۱۱-۱۳۸)، از دهه دوم انقلاب شروع به بازگشت به کشور کردند، بسیاری برای همیشه، و بسیاری نیز برای رفت‌وآمدهای سیستماتیک و تأثیرگذار. این جمعیت دیاسپورایی که به دلیل سرمایه‌های اولیه فرهنگی و اقتصادی خود به قدرتی مهم در خارج از ایران نیز تبدیل شده بودند و بعدها تأثیری مستقیم بر سیر حوادث در ایران و شکل‌گیری محیط‌های جدید شهری و به وجود آمدن فضاهایی گذاشتند که پیش‌تر تصورش هم ممکن نبود.

در حقیقت، جابه‌جایی‌هایی که انقلاب در دهه نخست خود در طبقات اجتماعی، در سرمایه‌ها، در فضا چه درون کشور و چه بین ایران و سایر کشورهای جهان ایجاد کرد، سبب شدند که داده‌های مسئله شهر ایرانی جهانی برای همیشه تغییر کند. این‌که دستگاه‌های حکومت مرکزی یا حکومت‌های محلی (شهرداری‌ها) چه سیاستی داشتند و چه تمایلی را برای شکل دادن به جامعه پیش‌گرفته بودند، از این پس صرفاً تبدیل به یکی از داده‌های یک جامعه پیچیده شد که افرادش بیشتر از شعارهای ایدئولوژیک از نیازهای بلافصل خود تبعیت می‌کردند. جوانان در پی فضاهای شهری

ویژه خود بودند، همان‌طور که زنان تا پیش از انقلاب تقریباً از فضاهای زنانه برخوردار نبوده و با شهرهایی به‌شدت مردانه سروکار داشتند که جز در نقاط ویژه‌ای از بعضی از آن‌ها جایی برای زنان پیش‌بینی نشده بود. تحصیل کرده‌ها اینک نیاز به فضاهای فرهنگی را به‌مثابه نیازهایی مبرم مطرح می‌کردند و نمی‌شد تصور کرد که شهر ایرانی جهانی مدرن، جایی باشد بدون تعداد بی‌شماری فضاهای فرهنگی سینما، سالن نمایش، کافه پاپ، فروشگاه‌ها و مراکز تجاری، خیابان‌هایی برای پرسه زدن و غیره. جهانی شدن در راه بود اما همان‌گونه که گفتیم در دو دهه ۱۳۷۰-۱۳۸۰، بیشتر از دغدغه‌های نو لیبرالی و از یک نوع «تجدیدنظر طلبی» در شعارهای انقلابی رادیکال و اسلام‌گرا که طبعاً با شیوه زندگی و نظام‌های ارزشی و اخلاقی مشخصی در رابطه با فضا و زمان انطباق داشتند، تبعیت می‌کرد. شاید نیز به همین دلیل بود که موجی از پوپولیسم از اواسط دهه ۱۳۸۰ به راه افتاد تا شاید بتوان نظام‌های ارزشی ابتدای انقلاب را در فضا و زمان بار دیگر ایجاد کند. موجی که البته چندان نپایید، زیرا هم‌زمان شد با افزایش بسیار شدید قیمت‌های نفتی در جهان و این بار نیز و سوسه همیشگی پول درمانی به سراغ دولت‌های نهم و دهم آمد که معضلات اجتماعی را با تزریق پول حل کنند.

نتیجه همان بود که همه شاهد بودیم، یعنی «انحراف» مشخصی در این دولت‌ها به‌سوی روابط پولی گسترده، و حتی فاصله گرفتن هر چه روشن‌تری با جنبه اسلامی ارزش‌های مردمی به سود آنچه ارزش‌های ایرانی نامیده می‌شد و در تضاد با ارزش‌های اسلامی قرار داده می‌شدند. مشخص بود که چنین وضعیتی نمی‌توانست جز به یک آنومی شدید در نظام‌های شهری منجر شود. یعنی به فاصله اندکی نه‌تنها برنامه شهر ایرانی جهانی مبتنی بر مدل غربی از سر گرفته شد، بلکه بر جنبه نو لیبرالی آن به‌شدت افزوده شد. واردات محصولات خارجی به‌شدت افزایش یافت و با روانه شدن درآمدهای یارانه‌ای به خانواده‌های حتی روستاها، شهرهای کوچک و متوسط کشور، سبک زندگی مردم به‌گونه‌ای حیرت‌انگیز تغییر کرد و مصرف‌گرایی به

شکلی غیرقابل تصور بالا رفت. در برابر این موج، البته تمایل به استفاده از یک گفتمان صوری ضد مصرف‌گرا نیز بالاگرفته بود اما دیگر چاره‌ای نبود که پس از پایان این دولت‌ها ما خود را در مقابل شهرهای کوچک و بزرگی ببینیم که بانک‌ها و مراکز تجاری لوکس، فضاهای مصرف‌گرایی در بدترین شکل آن‌همه‌جای آن‌ها را اشغال کرده حتی کارکردهای ضروری و اساسی شهر نظیر فضاهای فراغتی سبز، فضاهای تاریخی و غیره را نیز مورد تهدید قرار داده بودند. محیط‌زیست، آثار تاریخی، زندگی مردم ساده و سنت‌گرا، و اصولاً هرگونه شیوه زیستگاهی سالم چنان به زیر یورش نظام پولی قرار گرفت که نتیجه آن تخریب نظام‌های ارزشی و فرهنگی بود (فکوهی، ۱۳۹۱). فرآیندی که بسیاری از جامعه‌شناسان از آن با عنوان فروپاشی فرهنگی یاد کردند.

خوشبختانه این فرآیند با روی کار آمدن دولت یازدهم تعدیل شد و امروز برنامه‌های معقولانه‌تری از لحاظ شهری قابل پیش‌بینی است. از جمله تدوین الگوی شهر اسلامی - ایرانی، که خود می‌تواند یک شهر ایرانی - جهانی تعریف شود که در آن بتوان به تألیفی از مشخصات بسیار متفاوتی که از لحاظ فرهنگی و اجتماعی در جامعه کنونی وجود دارد برسیم و بر اساس آن‌ها بتوانیم مدیریت فضا را به نحو مطلوب‌تری انجام دهیم.

این ویژگی را می‌توان در نوعی سازمان‌دهی فضایی در شهری جهانی اما ترکیبی تعریف کرد که مؤلفه‌های زیر را در مدنظر قرار داده و برای آن‌ها برنامه‌ریزی‌های کوتاه و درازمدت کند.

نظام بیولوژیک (جنسیت، سن، بهداشت و سلامتی)

الگوی شهری در نگاه انسان‌شناسی، بیش و پیش از هر چیز باید با الگوهای بیولوژیکی (زیستی) هماهنگی داشته باشد که به صورت همزمان و در زمان تعیین می‌شوند. از این لحاظ موقعیت کشور ما قابل شناخت است و بر اساس آن می‌توان به گروهی از نتایج

فرهنگی در تعیین الگوی مناسب رسید. ایران کنونی کشوری است بسیار جوان که بنا بر آمار آخرین سرشماری (۱۳۹۰) (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۲) حدود ۶۵ درصد جمعیت آن زیر ۳۰ سال قرار دارند. افزون بر این سن ازدواج در طول پنجاه سال از ۱۳۳۵ تا ۱۳۹۰، در زنان از ۱/۵ سال به ۲۳/۶ و در مردان از ۲۵/۷ به ۲۷/۱ در نقاط شهری که بیش از ۷۰ درصد از جمعیت کشور (۵۳ میلیون از ۷۱ میلیون جمعیت کل) را تشکیل می‌دهند. می‌بینیم که میزان نیازها بر اساس جنسیت و شهرنشینی و سن ازدواج دقیقاً در گروه‌های سنی ویژه‌ای تجمیع شده است. یعنی جوانانی و نوجوانانی که در کوتاه یا میان‌مدت باید از فضاهای شهری برای پاسخ دادن به نیازهای خود و تشکیل خانواده و فراغت و کار استفاده کنند. جمعیت جوان، عموماً جمعیت سالمی است، اما همین سلامت خود دارای تبعاتی است یعنی نیاز به حرکت و برخورداری از امکانات فراغتی را افزایش می‌دهد. از این رو شهری که ما باید در پی ساختن الگویی برای آن باشیم باید بتواند لُبش از هر چیز بر «جوانی» و بر «جنسیت» تأکید داشته باشد. زنان به‌صورت گسترده وارد نظام اجتماعی شده‌اند و این را در آمار دیگر که مربوط به سطح سواد می‌شود نیز خواهیم دید. بنابراین شهر ما باید بتواند فضاهای جنسیتی بیشتری را تعریف کند.

شهر سنتی و حتی شهر مدرن ما، شهرهایی تقریباً به‌طور کامل مردانه بوده‌اند که در آن‌ها حضور زنانه نادیده گرفته شده است. دلیل روشن بوده است، تقسیم فضاهای خصوصی / عمومی با فضاهای درونی / برونی، تقسیمی کاملاً «طبیعی» به نظر می‌رسیده است. بدین معنا که زنان مکان «طبیعی» خود را در «درون» یا «خانه» (فضای خصوصی) می‌یافته‌اند و مردان مکان «طبیعی» خود را در «برون» (فضای عمومی). و تنها در فضاهای معدود و محدودی حضور زنانه پیش‌بینی می‌شده است که عموماً فضاهای نیمه عمومی به شمار می‌آمده‌اند (بخش‌های ویژه‌ای از مساجد و تکیه‌ها، برخی از مدارس، حمام‌های عمومی،...). چنین وضعیتی در یک شهر مدرن اسلامی - ایرانی قابل‌تداوم یافتن نیست و فضاهای جنسیتی زنانه باید به‌شدت افزایش بیابند. این

افزایش خود به دو صورت ممکن است. نخست در قالب فضاهای تفکیک جنسیت یافته که در شهرها امکان ایجاد و ضرورت آنها وجود دارد اما نمی‌توان به دلایل گوناگون فناورانه و اقتصادی آنها را گسترش داد. بنابراین بحث تفکیک جنسیتی در فضا در قالب‌های محدودی عملی است و نباید بیشتر از آن بر آن اصرار ورزید. تفکیک جنسیتی در محیط‌های همچون دانشگاه، فروشگاه‌ها، بانک‌ها و مراکز خدماتی و غیره، عملاً غیرممکن است اما می‌توان مدیریت فضا را به نحوی انجام داد که افراد بیشترین رفاه را با توجه به ظرفیت‌های اخلاقی و الزامات و عرف و ارزش‌های اجتماعی داشته باشند. اما این‌که نیاز به گشودن فضاهای جنسیتی و فرا جنسیتی در شهرهای جدید مطلقاً ضروری است نباید مورد شک باشد. با وجود این، الگوبرداری از یک مدل جهانی مثلاً الگوی اروپای غربی در یک کشور اسلامی نه درست است و نه ممکن و بهتر است در این زمینه ابتکارهای فضایی بیشتری مورد توجه باشد که در کشورهای اسلامی شرقی (پاگ، ۱۳۸۳، سن، ۱۳۸۸، ۸۹-۱۱۲؛ عظیمی، ۱۳۸۱؛ ویلر، بیتلی، ۱۳۸۴) از جمله در آسیا مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

شهر سنتی و مدرن ما، همچنین شهری است که جای چندانی برای جوانان در نظر نگرفته بود. این امر نیز باید به شدت تغییر کند. جمعیت کشور در روند کنونی و دست‌کم تا چشم‌اندازی پنجاه‌ساله جمعیتی بسیار جوان است که باید در طراحی شهری، مورد توجه قرار بگیرد. جمعیت جوان نیاز به تحرک، شادی، نشاط و پویایی بالایی دارد و شهر باید بتواند فضاهای مناسبی برای این امر داشته باشد. مطالعات گوناگونی که در این زمینه در شهرهای ایران به ویژه تهران انجام گرفته‌اند این موضوع را کاملاً نشان می‌دهند (تکمیل همایون، ۱۳۷۹؛ شهرداری‌ها، ۱۳۸۲) برای نمونه محروم کردن شهر از فضای شب، کاری که در حال حاضر ما کرده‌ایم. و یا عدم امکان پویایی و تحرک در بخش‌های بزرگی از شهر که به ادارات و سالن‌های تشریفات و اماکن ویژه افراد با سنین بالا اختصاص یافته است با توجه به ترتیب سنی جمعیت و نرخ جمعیت زیر ۶ در صد برای افراد مسن در جامعه منطقی به نظر نمی‌رسد. هر چند که جامعه باید

برای تمام گروه‌های سنی پیش‌بینی فضاهای شهری را بکند اما این فضاها باید نسبتی منطقی با نیازهای سنی داشته باشند. شهرهای ما، شهرهای کهنسالان است و به همین جهت نیز جوانان در آن‌ها با خطر به انحراف کشیده شدن از طریق روی آوردن به حرکات کژ کارکردی دارند. وقتی فضاهای مناسبی برای تفریح و فراغت و تخلیه نیروی شادی و جوانی وجود نداشته باشد، طبعاً جوانان به‌سوی تبدیل هر محیطی، ولو یک محیط کاملاً نامناسب به یک محیط تفریحی می‌روند.

سرانجام آنکه حق اقلیت‌ها در مفهوم کسانی که در اکثریت جای ندارند، یعنی نه جوان هستند و نه سالم، باید در نظر گرفته شود. شهرهای ما برای افراد ناتوان و بیمار شهرهایی به شدت خطرناک و غیرقابل زیست هستند و تأسیسات و فضاهای شهری که بتواند به این اقلیت‌ها امکان حمل‌ونقل راحت استفاده و بهره‌مند شدن از همه امکانات را بدهد در حد بسیار پایینی هستند و این امر باید تصحیح شود. ما از شهر کهنسالان سخن گفتیم اما این کهنسالی بیشتر از آنکه به‌مثابه یک امر فیزیکی مشاهده شود، در قالب گروهی از رفتارهای ارزشی خود را مشخص می‌کند. منظور آن است که شهرهای ما حتی برای کهنسالان ایمن نیستند و امکانات لازم را برای کهنسالی (به‌مثابه‌گونه‌ای ناتوانی) نمی‌دهند. اما اندیشه کهنسالی، مثلاً واهمه داشتن و هراس از شادی و نشاط، در آن‌ها موج می‌زند. هرگونه بروز شادی در شکل جوانانه به‌نوعی هراس تبدیل می‌شود که این خود از نشانه‌های نوعی پیر سالاری است که با بحثی که درباره نبود امکانات حتی برای کهنسالان کردیم تضادی ندارد. این نکته نهایی را نیز فراموش نکنیم که اهمیت دادن به یک واقعیت فیزیکی یعنی حضور پررنگ‌تر جوانان و به‌ویژه زنان در شهر را به‌هیچ‌وجه ضرورتاً در تضاد با نظام‌های ارزشی تاریخی ما یعنی احترام به سنین بالا و لزوم رعایت شئونات در تضاد قرار نمی‌گیرد. مگر آنکه ما خود چنان از ابزاری آمرانه استفاده کنیم که بروز این احساس‌ها را به واکنش‌های «طبیعی» تبدیل نماییم.

نظام حافظه تاریخی (میراث فرهنگی مادی و غیرمادی)

برای آنکه یک نظام فرهنگی دارای هویت یعنی تشخیص باشد باید بتوان خود را نسبت به «دیگری» باز شناسایی کند. این امر در شهر نیز وجود دارد. هر شهری باید دارای هویتی ویژه خود باشد. این هویت در عین حال به یک هویت یکسان واحد محدود نمی‌شود. بلکه باید بتوان هم به صورت عام تعریف شود و هم به صورت ویژه. در اینجاست که ابزارهای خاطره و حافظه جمعی به کار می‌آیند تا از طریق نظام‌های نشانه‌شناختی و یادمانی بتوانند این هویت‌ها را ایجاد کنند (لینچ، ۱۳۷۶؛ دوسرتو، ۱۹۹۰؛ نورا، ۱۹۸۴-۱۹۹۲، کاندلر ۲۰۰۵). کاری که بارت در رابطه با توکیو انجام داده است نشان می‌دهد که چگونه هویت شهری با هویت فرهنگی پیوند می‌خورد (بارت، ۱۳۸۳: ۵۵-۶۸).

منظور از هویت عام، هویتی غالب است که شهر باید بتواند برای خود ایجاد کرده یا آن را حفظ و تقویت کند تا تصویری مثبت از خود ارائه دهد. این امر بدان معنا نیز هست که اگر شهری به هر دلیلی دارای یک هویت عام منفی باشد (مثلاً به عنوان شهری خوابگاهی، محل انحراف و جرم بالا، بدون جاذبه‌های شهری و غیره...) بتواند این هویت منفی را اصلاح و آن را به هویتی مثبت تبدیل کند. برای نمونه در ایران شهرهایی مثل اصفهان، شیراز، تبریز، قزوین، یزد و... دارای هویتی‌های عام و شناخته شده فرهنگی - تاریخی هستند که در فضا و عناصر تاریخی ویژه‌ای بروز می‌کند باید آن‌ها را در همین جهت تقویت کنند. این تقویت باید به گونه‌ای باشد که در عین خصوصیات مشترک (سیاحتی بودن) مشخصات ویژه محلی مثلاً کویری بودن اقلیم یزد و خانه‌های ویژه آن، یا محیط سبز اصفهان شیراز و باغ‌هایشان و غیره بتواند در همه عناصر شهری بروز کرده و خود را نشان دهند. همین را می‌توان درباره شهرهای قم یا مشهد گفت که خصوصیات تاریخی از آن‌ها شهرهای زیارتی و با میراث‌های فرهنگی برجسته‌ای در دین اسلام و تشیع ساخته است و یادمان‌ها در این شهرها باید بتوانند همچون شهرهای گروه نخست، در نشانه‌شناسی‌های خود و در تمام شهر این

خصوصیات را برجسته کنند. شهرهایی که فاقد میراث فرهنگی هستند و شهرهایی جدید به حساب می‌آیند بیشتر می‌توانند هویت خویش را بر اساس همین مدرنیته و نو بودن متمرکز کنند، بنابراین فضا سازی و مدیریت فضا در شهرهایی مثل اراک و گرمسار و کرج کاملاً متفاوت از شهرهای با پیشینه تاریخی طولانی است.

اما افزون بر خصوصیات عام، هر شهری باید این دقت و توجه را داشته باشد که در مدیریت خود، فراموش نکند که هویت‌های ویژه‌ای نیز درون خود دارد. اولاً هویت‌هایی که در هر شهر دیگری هم وجود دارد. بنابراین نباید انتظار داشت که در یک شهر سیاحتی هیچ عنصری زیارتی یا گروه‌های وابسته با آن‌ها وجود نداشته باشند و یا فضاهای مناسبی برای آن‌ها پیش‌بینی نشده باشد و برعکس. گروه‌های کوچک باید بتوانند در همه شهرها هویت خود را با توجه به حفظ هویت عمومی شهر حفظ کنند. البته این نکته نیز گفتنی است که در ایران و در یک شهر اسلامی - ایرانی نیز همچون یک شهر اروپایی یا آمریکایی، هویت عمومی شهر تا حد بسیاری در این‌که چه کسانی در شهر زندگی کنند تأثیر دارد و باید هم داشته باشد. این بدان معنا است که کسی که یک شهر مذهبی یا سیاحتی را برای زندگی انتخاب می‌کند باید ملاحظات هویت عمومی شهر را در نظر بگیرد و مثلاً انتظار نداشته باشد در اصفهان یا شیراز همان‌گونه زندگی کند که در قم و مشهد. کما این‌که هیچ‌کس مثلاً در آمریکا نیز انتظار ندارد که در نیویورک به همان‌گونه زندگی کند که در لس‌آنجلس، یا در واشنگتن به‌گونه‌ای زندگی کند که در یک شهر کوچک در ایالات مرکزی آمریکا. تهیه نقشه و مطالعه‌ای انسان‌شناختی درباره هر شهر کشور می‌تواند مدیریت فضا را برای مسئولان ساده کند. نخستین طرح در این زمینه را ما در شهر تهران در سال ۱۳۹۲ برای اداره کل مطالعات اجتماعی شهرداری تهران به اجرا درآوردیم که کتاب آن به‌زودی به انتشار خواهد رسید (طرح شهرداری تهران، ۱۳۹۲).

نظام ارزشی (میراث دینی، اخلاقی و عرفی)

عنصری اساسی در برنامه‌ریزی برای پیشرفت و توسعه و شکل دادن به شهرهای آینده اسلامی - ایرانی، توجه به این نکته اساسی است که نظام‌های دینی، اخلاقی و عرفی، به صورت میراث‌های فرهنگی درازمدت عمل می‌کنند و ما باید در آنها به دو نکته مهم دائماً توجه کنیم. نخست آنکه این نظام‌ها هرچند بسیار با یکدیگر هماهنگ هستند اما لزوماً انطباق کامل با یکدیگر ندارند و در طول تاریخ با یکدیگر بیشتر وارد نوعی همسازی^۱ شده‌اند. بنابراین در مدیریت و تبیین فضاها و کارکردهای شهری باید به این نکته توجه بسیاری داشت که مخرج مشترک‌های اساسی این سه روند را در نظر گرفت که بنا بر اقشار و موقعیت‌های اجتماعی نیز بارهای متفاوتی داشته و به صورت‌های گوناگونی تجربه و فهمیده و به اجرا درمی‌آیند. مثلاً یک گروه پایبند به مسائل دینی و سنت‌گرا شیوه زندگی همسانی با گروه دیگری که آن نیز به مسائل دینی پایبند باشد اما سنت‌گرا نبوده و خود را بیشتر در مدرنیته تعریف کند، ندارند. باز میزان پایبندی به عرف اجتماعی در کنار دین، شیوه‌های زندگی گوناگونی را می‌سازد. عرف، یعنی شیوه‌های رایج تاریخی و امروزی که در جامعه وجود دارد، درحالی‌که دین از اصولی قطعی حرکت می‌کند که البته بنا بر مورد جای تفسیر هم دارند اما نه به‌اندازه‌ای که عرف اجازه می‌دهد.

همین‌که در اینجا ما از شهرهای اسلامی - ایرانی سخن می‌گوییم یعنی دستکم دو نوع منطق تاریخی را در مدنظر گرفته‌ای یکی مسئله ایرانی بودن که خود را عمدتاً در عرف و سنت نشان می‌دهد و دیگر مسئله اسلامی بودن که خود را عمدتاً در دین اسلام نشان می‌دهد. اما این بدان معنا نیست که لازم باشد و یا اصولاً ممکن باشد این دو را از یکدیگر جدا کرد. اصولاً جدا کردن ایرانیت از اسلامت دست کم از هزار سال پیش به این سو امری کاملاً ناممکن است، مگر در قالبی ایدئولوژیک. منظور آن است که ممکن

۱. articulation

است گروهی به دلایل حزبی و ایدئولوژیک سیاسی نافی یکی از این دوجه به سود وجه دیگر بشوند و خواسته باشند در اندیشه و رفتارهای شخصی خود بر اساس این ایدئولوژی عمل کنند. اما چنین کاری بدون شک در فرهنگ و زندگی روزمره و در ذهنیت و نظام‌های ارزشی و نشانه شناختی و تجربه واقعی فرهنگی ناممکن است. بدن گونه است که می‌بینیم در ایران تلفیقی کاملاً پیچیده اما کاملاً کاربردی میان تقویم‌های شمسی (پیش از اسلام) و قمری (اسلامی)، میان جشن‌های و مراسم باستانی ایرانی و جشن‌ها و عزاداری‌های اسلامی به وجود آمده است و مردم بدون آنکه مشکلی پیدا کنند هم مراسم نوروز را جشن می‌گیرند و هم نیمه شعبان و تولد ائمه و اهل‌بیت را و حتی اگر به دلایل تقویمی جشن و عزایی هم با یکدیگر هم‌زمان شوند راهی می‌یابند که به هیچ‌کدام از آن‌ها بی‌حرمتی نشود. راز این امر در آن است که یک پهنه فرهنگی می‌خواهد همه ارزش‌های دینی، اخلاقی و عرفی خود را حفظ کرده و هیچ‌کدام از این منابع غنی را از دست ندهد. از این رو ما به ازای فضایی این امر را باید بتوان در فضای شهری و طراحی آن نیز به دست آورد. همین امر را به‌صورت گسترده‌ای درباره هویت‌های قومی و محلی در ایران نیز می‌توان گفت (فکوهی، ۱۳۸۸؛ ۱۳۹۰ الف؛ الینگ، ۲۰۱۳).

نظام اقتصادی - فناورانه (مدیریت گردش سرمایه و دانش)

گفتیم که شهرها مراکز همواره انباشت سرمایه قدرت بوده‌اند. همین امر سبب شد که در دو انقلاب فناورانه بزرگی که بشریت در طول دو‌یست سال اخیر تجربه کرده است یعنی انقلاب صنعتی (برودل، ۱۳۷۲، ۱۳۸۰) از یکسو انقلاب اطلاعاتی (سوجا، ۲۰۰۰؛ کاستلز، ۱۳۸۰؛ کاستلز، ۱۳۹۰؛ گیلدنز، ۱۳۸۴؛ هاروی، ۱۳۹۲، ۲۰۰۹) از سوی دیگر، شهرها همواره در مرکز تغییرات قرار داشته باشند. در انقلاب نخست، شهرها بدل به زیستگاه‌های اصلی همه انسان‌ها شدند و شکل زیستگاه شهری به‌شدت دموکراتیزه شد.

در انقلاب اطلاعاتی نیز، شهرها توانستند با تقسیم‌کاری که در سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و محلی به وجود آوردند و به‌نوعی سازمان‌دهی جدید فضا دست یابند که البته هنوز کامل نشده و مراحل بحرانی را می‌گذراند اما اگر بخواهد موفق شود باید بتواند الزامات انقلاب اخیر را در خود جای دهد.

نظام اقتصادی حاکم در شهرها واحدهای سیاسی اصلی که این شهرها را درون خود گرفته‌اند (یعنی کشورها یا دولت‌های ملی) در حال حاضر تنها سرمایه‌داری در اشکال گوناگون آن است یا سرمایه‌داری نو لیبرال (نظیر امریکا) یا سرمایه‌داری اجتماعی (نظیر اسکانداویناوی)، یا ترکیب‌هایی از این دو (نظیر فرانسه، آلمان و بریتانیا)، یا سرمایه‌داری جهان‌سومی دموکراتیزه شده (نظیر هند) و یا سرمایه‌داری جهان‌سومی غیر دموکراتیک (نظیر چین). شهرهای این کشورها نیز عموماً زیر نفوذ نظام‌های سرمایه‌داری هستند که آن‌ها را مدیریت می‌کنند. از این‌رو در سرمایه‌داری‌های اجتماعی و دموکراتیک با موقعیت‌های انسانی بهتری روبرو هستیم و در نمونه‌های سرمایه‌داری نو لیبرال و غیر دموکراتیک با بدترین و غیرانسانی‌ترین شهرهای ممکن. شاخص کیفیت زندگی در شهرها و شاخص توسعه انسانی سازمان ملل (HDI) ابزارهای مناسبی برای اندازه‌گیری و مشخص کردن وضعیت کنونی در جهان هستند.

از نقطه نظر فناورانه، شهرها امروز هر چه بیشتر از فناوری اطلاعاتی که حاصل انقلاب اطلاعاتی بوده است تبعیت می‌کنند. متنها تجربه بیست یا سی سالی که از انقلاب اطلاعاتی می‌گذرد نشان می‌دهد که ابزارهایی که در این انقلاب به وجود آمده‌اند و مهم‌ترین آن‌ها یعنی شبکه به‌هم‌پیوسته اطلاعاتی که همه‌کس و همه‌چیز را به هم وصل کرده است، لزوماً نتوانسته است به‌وسیله نظام‌های سیاسی خام یعنی سرمایه‌داری مدیریت و کنترل شود و در نتیجه کار به بحران‌هایی اساسی در همه حوزه‌ها از اقتصاد و سیاست گرفته تا حوزه اجتماعی و محیط‌زیست و غیره کشیده است. این بحران‌ها بیش از هرکجا در نظام‌های توسعه‌یافته اروپایی و آمریکایی دیده

می‌شوند که خود را کاملاً مصون از هر بحرانی می‌دیدند. اما در کشورهای در حال توسعه نیز بحران‌هایی که از پیش نیز وجود داشت به همین دلایل شدت گرفته‌اند.

آنچه بدون شک باید مدنظر ما باشد این است که الگوی یک شهر اسلامی - ایرانی که بتواند به پیشرفت، رفاه و آسایش و اخلاق و دین برای ساکنان خودش نزدیک شود، نمی‌تواند بر اساس سرمایه‌داری نو لیبرالی مفاخر تنظیم شود. این سرمایه‌داری در تجربه پنجاه سال اخیر حد در جهان نشان داده است که به شدت مخرب است و بر اساس درک ویژه‌ای از جهانی شدن می‌تواند تعریف شده و به پیش رود که اصل را بر تخریب همه فرهنگ‌های کوچک به سود فرهنگ‌های قدرتمند بگذارد. و قدرت فرهنگی نیز در اینجا نه در معنای واقعی و تاریخی آن بلکه با توجه به قدرت خام سرمایه و زور سنجیده می‌شود. از این رو به نظر می‌رسد که پیش گرفتن راه سرمایه‌داری اجتماعی در شرایط کنونی جهانی راهی منطقی‌تر باشد. البته این‌که باید نظام ما به سوی خروج از منطق سرمایه‌داری پیش برود بدون شک آرمانی قابل دفاع از لحاظ اخلاقی است اما این‌که شرایط چنین خروجی امروز آماده باشد کاملاً مورد شک است زیرا در اقتصاد و فناوری به هم پیوسته‌ای که امروز ما در جهان مشاهده می‌کنیم چشم‌انداز پایای سرمایه‌داری حتی از قرن نوزدهم نیز کمتر قابل تصور است. بهر رو به باور ما این بحث امروز چندان مطرح نیست. بحثی که امروز چه در کشورهای توسعه‌یافته و چه در کشورهای در حال توسعه مطرح است این است که خروج از روند پولی شدن جامعه و سرمایه‌داری نو لیبرالی در کوتاه و میان‌مدت ضروری است. بنابراین ما باید به سوی شهرهایی هر چه انسانی‌تر برویم که ملاحظات چون احترام به دین و اخلاق و محیط‌زیست و به پایداری توسعه را در رده اول دغدغه‌های خود قرار دهند.

از همین جا نیز می‌توان به بحث فناوری اشاره کرد. فناوری اطلاعاتی همچون یک تیغ دو لب است. از یک سو این فناوری امکان رشد سرمایه‌داری پولی و مالی و نو لیبرالیسم را به صورت گسترده‌ای فراهم می‌کند. اما از سوی دیگر این امکان را برای خروج از این نوع سرمایه‌داری و حرکت به سوی انسانی کردن هر چه بیشتر روابط بین فرهنگ‌ها و انسان‌ها ایجاد می‌کند. حال این بر ما است که چگونه از این فناوری‌ها در جهت آزادی بیشتر، شفاف کردن هر چه بیشتر گردش اطلاعات و دموکراتیک کردن هر چه بیشتر تولید و توزیع دانش استفاده کنیم. حرکت از دموکراسی انتخاباتی و تفویض اختیاری به دموکراسی مشارکتی، و حرکت از انحصارهای دانش و رسانه به سوی آزادی کامل گردش اطلاعات و دانش در جوامع آینده، حرکاتی هستند که هر چند امروز به نظر آرمانی بیایند، اولاً با ابزارهای جدید اطلاعاتی ممکن هستند و ثانیاً اگر خوب مسائل را تحلیل کنیم، تنها و شاید آخرین راه‌حل‌ها برای نجات انسان‌ها از موقعیت‌های بن‌بستی که برای خود ایجاد کرده‌اند، به شمار می‌آیند.

نظام جهانی (قرار دادن نظام‌های شهری محلی در زمینه‌های جهانی، اعم از

منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای)

رابطه شهر اسلامی - ایرانی با نظام جهانی نیز از دریچه همان دیدی می‌تواند صورت بگیرد که ملاحظات بالا را مطرح کردیم. نخستین امری که در این زمینه باید بدان توجه داشته باشیم آن است که به دلایل اقتصادی، فناورانه، اجتماعی و غیره امروز زیستن به شکل جزیره‌ای، حتی به صورت جزایر منطقه‌ای، امری ناممکن است. انتخاب امروز بر سر آن نیست که جهانی شدن را بپذیریم یا نپذیریم، بلکه بر سر آن است که چگونه فرآیندی جهانی‌شدنی که درونش چه بخواهیم و چه نخواهیم، قرار گرفته‌ایم، مدیریت کنیم. امروز دیگر هیچ نقطه‌ای از کوچک‌ترین روستا تا بزرگ‌ترین کشور نیست که بتوان ادعا کند می‌تواند یا توانسته است در حاشیه جهانی شدن باقی بماند.

مگر که در توهمی کامل باشد، که این توهمی است که فرآیند جهانی شدن خود تعمداً برای گروهی از کشورها و مناطق ایجاد می‌کند. مسئله بنابراین آن نیست که چگونه جهانی شویم، بلکه آن است که چگونه جهانی شدن خود را مدیریت کنیم.

اگر با این دید به مسائل بنگریم. حق برخورداری از هویتی فردی، جماعتی، قومی، محلی، ملی، منطقه‌ای و حتی جهانی، حق همه ساکنان کره زمین است به عبارت دیگر هر کس در جهان حق دارد هویتی را که می‌خواهد داشته باشد. اما این «حق» موقعیتی آرمانی است که در حقیقت صرفاً با در نظر گرفتن چارچوب‌هایی که هر فردی در آن زندگی می‌کند به صورت نسبی قابل تحقق است. به عبارت دیگر یک فرد نمی‌تواند در یک جماعت، در یک شهر، در یک کشور یا در جهان زندگی کند و خواسته باشد صرفاً هویت خویش را حفظ کند، ولو آنکه این هویت به هویت‌های دیگر ضربه وارد کند. هم از این رو باید هویت‌های گوناگون بتوانند با ابزارهای پیچیده که مهم‌ترینش در بحث ما مدیریت فضا و زمان است، با یکدیگر همساز شوند. شهر اسلامی - ایرانی چنین رسالتی دارد که بتوان چنین حدی از آزادی و عدالت را در خود به وجود بیاورد. روشن است که این امر به سادگی قابل تحقق نیست اما این که غیرقابل تحقق باشد را نمی‌توان پذیرفت زیرا بسیاری از واقعیت‌های ساده‌ای که ما امروز می‌بینیم حاصل به تحقق درآمدن آرمان‌ها و اتوپیا‌های انسان است (سیوران، ۱۹۹۸؛ ویلیامز، ۲۰۱۰). اما چنین شهری بدون تردید با فاصله گرفتن تصنعی از آنچه تصور می‌کنیم جهانی شدن است بدون شک محقق نخواهد شد. ما بیرون از جهانی شدن نیستیم که بخواهیم تصمیم بگیریم آیا به آن وارد شویم یا خیر و چگونه وارد شویم. ما کاملاً درون جهانی شدن هستیم و مسئله این است که بخواهیم آن را بپذیریم یا نه وقتی پذیرفتیم بتوانیم این حضور را مدیریت کنیم یا نه.

نتیجه‌گیری

پروژه الگوی شهر اسلامی - ایرانی پیشرفت، صرف‌نظر از این‌که این نام و عنوان را بهترین عنوان برای این پروژه بدانیم یا خیر، پروژه‌ای قابل تحقق است. زیرا امروز بیش از یک میلیارد از مردم جهان در حوزه اسلامی قرار گرفته‌اند و این‌یک هویت جهانی بسیار مهم را می‌سازد. از سوی دیگر امروز ایران و زبان فارسی جمعیتی صد میلیون را تشکیل می‌دهند که قدرتی مهم از لحاظ فرهنگی به شمار می‌آید. به این امر باید قدرتی را اضافه کرد که تمام زبان‌های ایرانی دیگر کشور و اقوام ما برای گسترش و نفوذ فرهنگی در سطح جهان به ما می‌دهند. کردهای ایرانی، برای ما راه گشای ورود به جمعیتی بیش از سی میلیون در جهان هستند؛ ترک‌های ایرانی، راهگشای ورود به جهان ترک با بیش از صد میلیون جمعیت و عرب‌های ایران، راهگشایی جهانی با بیش از دویست میلیون نفر. همین را درباره بسیاری دیگر از اقوام نیز می‌توان گفت. از این‌رو شهر اسلامی - ایرانی بدون شک در بسیاری از موارد در کشور ما، شهری با هویت قومی نیز هست. ابزارهایی که امروز ما در دست داریم برای این پروژه همه ابزارهای مهمی هستند یک پیشینه غنی تاریخی چند هزار ساله در زمینه شهرنشینی و شهرسازی و سازوکارها و رفتارهای شهری؛ یک فرهنگ غنی زبانی و قومی و سبک‌ها و معیشت‌ها و اقلیم‌ها و خاص بودگی‌های فرهنگی که تقریباً در جهان بی‌نظیر است؛ یک جمعیت جوان و آماده کار و تشنه برای آموختن و سرشار از امید برای آینده؛ کشوری با منابع طبیعی بی‌پایان، غنی و ثروتمند و بی‌نظیر در جهان؛ یک جمعیت دیاسپورایی بیش از یک میلیون نفره ماهر و دارای ثروت و سرمایه‌های فرهنگی بزرگ و دارای تعلق فرهنگی قوی نسبت به کشورشان؛ همه این امتیازات در دست ما است تا شهرهایی بسازیم که بتوانند الگوهایی منحصر به فرد به حساب بیایند. اما این نکته مهمی است که همواره باید در نظر داشت و آن این‌که هیچ فرآیند خودکاری در این زمینه وجود ندارد. جهان امروز جهان بسیار ویژه‌ای است که «هر تهدیدی می‌تواند به یک فرصت و هر فرصتی به یک تهدید تبدیل شود. از این‌رو تنها خود ما هستیم که باید با درک درست

تبیین یک الگوی هویتی ترکیبی شهری ... ۱۷۳

شرایط خود و شرایط جهان بهترین اقدام‌ها را برای مدیریت فضا و زمان و ساختن الگویی مناسب برای شهرهای آتی مان و اصلاح شهرهای کنونی به انجام رسانیم

منابع

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه: محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۷)، *ایران در میان دو انقلاب*، ترجمه: احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۹۲)، *کودتا*، ترجمه: محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- *استعمار، استعمارگری، استعمارزدایی، جهان سوم*. ۱۳۸۵، تهران: نشر نی.
- اشرف، احمد. (۱۳۵۳)، ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران، *نامه علوم اجتماعی*، سال اول، شماره ۴، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- افشار نادری، نادر. (۱۳۶۳)، *اسکان عشایر و آثار اجتماعی و اقتصادی آن، در ایلات و عشایر*، کتاب آگاه، تهران: نشر آگاه.
- امان الهی، سکندر (۱۳۷۰)، *کوچ‌نشینی در ایران*، تهران: آگاه.
- *سازو، مارک*. (۱۳۸۷)، *نا مکان‌ها*، ترجمه: منوچهر فرهمند، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- باتامور، تام (۱۳۸۰)، *مکتب فرانکفورت*، ترجمه: حسینعلی نوذری، تهران: نشر نی.
- بارت، رونالد. (۱۳۸۳)، *امپراتوری نشانه‌ها*، ترجمه: ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- بحرانی، محمد حسین. (۱۳۸۸)، *طبقه توسط و تحولات سیاسی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۸۰)*، تهران: نشر آگاه.
- برمن، مارشال. (۱۳۷۹)، *تجربه مدرنیته*، ترجمه: مراد فرهاد پور، تهران: طرح نو.

- برودل، فرنان. (۱۳۷۲)، *سرمایه‌داری و حیات مادی*، ترجمه: بهزاد باشی، تهران: نشر نی.
- برودل، فرنان. (۱۳۸۰)، *بازنگری در تمدن مادی و سرمایه‌داری*، ترجمه: فیروزه مهاجر، تهران: نشر دیگر.
- بریان، پیر. (۱۳۷۹)، *تاریخ امپراتوری هخامنشی، از کورش تا اسکندر*، دو جلد، ترجمه: مهدی سمسار، تهران: انتشارات زریاب.
- پاتر، رابرت؛ ایونز، سلی لوید. (۱۳۸۴)، *شهرهای پایدار در کشورهای درحال توسعه*، ترجمه: ایراندوست، ک. و دیگران، تهران: انتشارات سازمان شهرداری‌های کشور.
- پاگ، سدربک. (۱۳۸۳)، *شهرهای پایدار در کشورهای درحال توسعه*، ترجمه: ناصر محرم نژاد، تهران: مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
- پل، فیروزه. (۱۳۸۹)، *شماره ۱۹، ویژه فرهنگ شهر*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- تکمیل همایون، ناصر. (۱۳۷۹)، *تاریخ اجتماعی و فرهنگی*، تهران، ۳ جلد، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- حبیبی، سید محسن. (۱۳۸۰)، *از شهر تا شهر*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حبیبی، سید محسن. (۱۳۹۱)، *قصه شهر تهران، نماد شهر نوپرداز ایرانی با تأکید بر دوره ۱۳۳۲-۱۲۹۹*، تهران: دانشگاه تهران.
- حبیبی، سید محسن؛ اهری، زهرا. (۱۳۹۱)، *زبان طراحی شهری در شهرهای کهن، مکتب اصفهان*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- حبیبی، سید محسن و دیگران. (۱۳۹۰)، *شرح جریان‌های فکری معماری و شهرسازی در ایران معاصر با تأکید بر دوره زمانی ۱۳۵۷-۱۳۸۳*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

- حسامیان، فرخ و دیگران. (۱۳۷۷)، شهرنشینی در ایران، تهران: نشر آگه.
- حسامیان، فرخ و دیگران. (۱۳۷۷)، شهرنشینی در ایران، تهران: نشر آگه.
- رضوانی، محمد اسماعیل؛ قاضیها، ف. (۱۳۷۴)، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- سازمان ملل. (۱۳۸۸)، شهرها در فرآیند جهانی شدن، گزارش جهانی سکونتگاه‌های انسانی، مرکز سکونتگاه‌های انسانی سازمان ملل، ترجمه: رضا پور خردمند و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.
- ستاری، جلال. (۱۳۸۰ الف)، جهان اسطوره شناسی، جلد پنجم، اسطوره و حماسه در اندیشه ژرژ دومزیل، تهران: نشر مرکز.
- ستاری، جلال. (۱۳۸۵)، اسطوره تهران، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ستاری، جلال. (۱۳۹۱)، تهران در قاب شعر، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ستیران. (۱۳۵۵)، گزارش مطالعه استراتژی درازمدت طرح آمایش سرزمین، تهران: سازمان برنامه بودجه.
- سعید، ادوارد. (۱۳۶۸)، شرق شناسی، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سفری، محمدعلی. (۱۳۷۱)، قلم و سیاست، از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق، تهران: نشر نامک.
- سلطانزاده، حسین. (۱۳۶۲)، روند شکل‌گیری شهر و مراکز مذهبی در ایران، تهران: نشر آگه.
- سلطانزاده، حسین. (۱۳۷۰)، فضاهای شهری در بافت تاریخی ایران، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- سلطانزاده، حسین. (۱۳۶۷)، تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران، تهران: نشر آبی.

- سلطانزاده، حسین. (۱۳۹۰)، *تاریخ مختصر شهر و شهرنشینی در ایران*، از آغاز تا ۱۳۵۵، تهران: نشر چهارطاق.
- سلطانزاده، حسین. (۱۳۸۰)، *معماری و شهرسازی ایران به روایت شاهنامه فردوسی*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- سلطانزاده، حسین. (۱۳۶۵)، *مقدمه‌ای بر شهر و شهرنشینی در ایران*، تهران: نشر آبی.
- سن، آمارتیا. (۱۳۸۸)، *هویت و خشونت، توهم تقدیر، ترجمه: فریدون مجلسی*، تهران: انتشارات آشتیان.
- شهابی، هوشنگ. (۱۳۸۷)، *ممنوعیت حجاب و پیامدهای آن*، در استنفانی کرونین، ۱۳۸۷.
- شهرداری‌ها. (۱۳۸۲)، *نشریه شهرداری تهران*، شماره ویژه اسکان غیر رسمی در ایران در اقتصاد شهری، سال پنجم شماره ۵۳.
- عباسی، محمدرضا. (به کوشش). (۱۳۷۲)، *حکومت سایه‌ها، اسناد محرمانه و سیاسی میرزا حسین خان سپهسالار*، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- عظیمی، ن. (۱۳۸۱)، *پویش شهرنشینی و مبانی نظام شهری*، مشهد: نیکا.
- فرجام، رسول و دیگران. (۱۳۹۰)، *مفهوم اجتماعی شهر از منظر متون و تعالیم اسلامی*، تهران: *مجله برنامه‌ریزی منطقه‌ای*، سال اول، شماره دوم.
- فکوهی، ناصر؛ ابراهیمی، مرضیه. (۱۳۸۸)، «*دایاسپورای علمی ایرانی و نقش آن در بومی‌سازی علوم اجتماعی ایران*»، تهران: *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، شماره ۳، صص ۱۲۸-۱۱۱.
- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۴)، «*سازو کار تبعیض مثبت به مثابه ابزار محرومیت‌زدایی*»، تهران: *مجله پژوهش زنان*، شماره ۳.

تبیین یک الگوی هویتی ترکیبی شهری ... ۱۷۷

- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۸)، *همسازی و تعارض در هویت و قومیت*، تهران: نشر گل آذین.

- فکوهی، ناصر. (۱۳۹۰ الف)، *نوزایی، شکوفایی و بحران هویت و ملی گرایی* عقب‌افتاده، گفتگو با *روزنامه شرق*، ۲۳ شهریور ۱۳۹۰، بازیابی در انسان‌شناسی و فرهنگ <http://anthropology.ir/node/1104928> اسفند ۱۳۹۲.

- فکوهی، ناصر. (۱۳۹۱)، «پولی شدن جامعه و سقوط اجتماعی - فرهنگی»، گفتگو با نگار حسینی *روزنامه شرق*، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۱، بازیابی شده در انسان‌شناسی و فرهنگ <http://anthropology.ir/node/13240> اول فروردین ۱۳۹۳.

- فکوهی، ناصر. (۱۳۹۲)، «دشمنان هم سو، شوونیست‌های ملی گرا و قوم گرا»، *گفتگو با دایره المعارف بزرگ اسلامی*، مهر ۱۳۹۲، بازیابی در انسان‌شناسی و فرهنگ <http://anthropology.ir/node/19926> ششم فروردین ۱۳۹۲.

- فکوهی، ناصر. (۱۳۹۲)، *گزارش «انسان‌شناسی شهری تهران*، مرکز مطالعات اجتماعی شهر تهران.

- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۳ الف)، *انسان‌شناسی شهری*، تهران: نشر نی.
- فلامکی، محمد منصور. (۱۳۸۵)، *شکل‌گیری معماری در تجارب ایران و غرب*، تهران: نشر فضا.

- کاتوزیان، همایون. (۱۳۸۷)، *دولت نوین، در استفانی کرونین*.

- کاستلز، مانوئل. (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، ترجمه: احد علیقلیان، افشین خاکباز، تهران: طرح نو.

- کرونین، استفانی. (۱۳۸۷)، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، دولت و جامعه در زمان رضاشاه*، ترجمه: مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی.

- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۴)، *چشم‌اندازهای جهانی*، ترجمه: محمد رضا جلائی پور، تهران: طرح نو.

- لینچ، کوین. (۱۳۷۶)، *تئوری شکل خوب شهر*، ترجمه: دکتر سید حسین بحرینی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- مرکز آمار ایران. (۱۳۹۲)، www.amar.org.ir

- نقی زاده، محمد. (۱۳۸۷ الف)، «منابع و روش شناخت مبانی نظری معماری قدسی و شهر اسلامی»، تهران: مجله هنر، شماره ۴۰.

- نقی زاده، محمد. (۱۳۷۸ ب)، مقدمه‌ای بر روش‌های احیاء شهر اسلامی در توسعه‌های شهری معاصر، تهران: *نامه فرهنگستان علوم*، شماره ۱۲ و ۱۳، سال ششم.

- هاروی، دیوید. (۱۳۹۲)، *پاریس پایتخت مدرنیته*، ترجمه: عارف اقوامی مقدم، تهران: نشر پژوها.

- ویلر، ام.، بیتلی، تیموتی. (۱۳۸۴)، *توسعه شهری پایدار*، ترجمه: کیانوش ذاکر حقیقی، تهران: مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.

- Agger, B. (۱۹۹۲), *Cultural Studies as Critical*, Psychology Press .
- Appadurai, A. (1996), *Modernity at Large: Cultural Dimensions of Globalization*, University of Minnesota Press.
- Appadurai, A. (2000), *The Grounds of the Nation- State: Identity, Violence and Territory*, in, K. Goldman, U. Hannerz & C. Westin. eds, *Nationalism and Internationalism in the Post- Cold War Era*, London. Rutledge .
- Assad, T. (1973), *Anthropology and Colonial Encounter*, Atlantic Highlands: Humanities Press.
- Augé, M. (2013), *L'anthropologue et le monde global*, Paris : Armand Colin .

- Bosworth, E. (2007), *Historic Cities of the Islamic World*, Leiden, Boston: Brill.
- Bell, D. (1973), *The Coming of Post-Industrial Society: A Venture in Social Forecasting*, Daniel Bell. New York: Basic Books .
- Bell, D. A. (۱۹۹۳), *Communitarianism and its critics*, Oxford : Clarendon Press.
- Blanc, M. Fakouhi, N. Raulin, A. (dir.), (2013), “*Minorités, métropoles,mondialisations*”, *Espaces et societies*, no. ۱۵۴ .
- Blanchet, P. Francard, M. (2003), “*Appartenance, sentiment d*” , in, Ferréol, G. ; Jucquois, G. (dir.), 2003, *Dictionnaire de l’altérité et des relations interculturelles*, Paris :Armand Colin. pp. ۱۸-۲۵ .
- Bourdieu, P. (۱۹۷۹), *La Distinction*, Paris : Minit .
- Candau, J. (۲۰۰۵), *Anthropologie de la mémoire*, Paris :Aramand Colin.
- Cioran, E.M. (1998), *History and Utopia, trans.* Richard Howard, Chicago: University of Chicago Press.
- De Certeau, M. 1990 (1980), *L’Invention du quotidien*, 1. : Arts de faire et ۲. : Habiter, cuisiner, éd. établie et présentée par Luce Giard, Paris:Gallimard.
- Deleuze, G. Guattari, F. (۱۹۷۲), *L’Anti- Œdipe* .
- Elling, R.C. (2013), *Minorities in Iran: Nationalism and Ethnicity after Khomeini*, New York: Palgrave Macmillan .
- Ferréol, G. ; Jucquois, G. (dir.), (2003), *Dictionnaire de l’altérité et des relations interculturelles*, Paris :Armand Colin .
- Hall, S. (ed.), (1997), *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*, London : Sage .
- Harvey, D. (2009), *Cosmopolitanism and the Geographies of Freedom*, New York: Columbia University Press.

- Hoggart, R. (2004), *Mass Media in a Mass Society: Myth and Reality* , Continuum International Publishing Group – Academi.
- Inda, J.X. Rosaldo, R. (eds.), (2002), *Anthropology of Globalization*, Oxford : Blackwell .
- Jay, M. (1996), The *Dialectical Imagination: A History of the Frankfurt School and the Institute for Social Research 1923–1950*, Berkeley, CA: University of California Press .
- Kellerman, A. (1989), *Time, Space, Society, Geographical Societal Perspectives*, Dordrecht, Boston, London : Kluver Academic Publishers .
- Lefebvre, H. (1968), *La Vie quotidienne dans le monde moderne*, Paris: Gallimard.
- Lefebvre, H. (۱۹۷۴), *La Production de l'espace*, Paris : Anthropos .
- Negroponte, N. (۱۹۹۷), *L'Homme numérique*, trad. Fr. , Paris: Pocket .
- Nora, P. (1984-1992), *Les Lieux de mémoire, Gallimard (Bibliothèque illustrée des histoires)*, Paris, 3 tomes : t. 1 La République (1 vol. ۱۹۸۴), (t. ۲ La Nation (۳ vol. ۱۹۸۶), (t. ۳ Les France (۳ vol. ۱۹۹۲)
- Policar, A. (2003), "*Particularisme/Universalisme*" , in, Ferréol, G. ; Jucquois, G. (dir.), (2003), *Dictionnaire de l'altérité et des relations interculturelles*, Paris :Armand Colin. pp. ۲۶۷-۲۷۳ .
- Rapoport, A. (1999), *Spatial Organization and the Built Environment*, in, T. Ingold, *Companion Encyclopedia of Anthropology*, London: Routledge, pp. ۴۶۰-۵۰۲.
- Soja, E. W. (2000), *Postmetropolis, Critical Studies of Cities and Regions*, Blackwell Publishing Ltd.
- Touraine, A. (۱۹۹۲), *Critique de la modernité*, Paris : Fayard .
- Williams, R. (۱۹۸۱), *Culture, Glasgow* ;Fontana Paperbacks.

١٨١ تبیین یک الگوی هویتی ترکیبی شهری ...

- Williams, R. (2010), *Tenses of Imagination: Raymond Williams on Utopia*, Dystopia and Science Fiction, A.Milner (ed.), Oxford and Bern, Peter Lang.
- Wolf, E. (١٩٨٢), *Europe and Peoples without History*, Berkeley: University of California Press